

چند حرف حسابی



فرید سیاووش



در زمانه‌ی که مکان و زمان به صفر تقرب کرده اند، ما در کجای تاریخ و حوادث جاری ایستاده ایم؟ راستی ما چوقت و چرا برای مبارزه و رزمیدن لبیک گفته و وارد میدان شده بودیم؟ همین سالهای پیشترک بود که برای رهایی انسان از فقر و بی عدالتی و تامین و تحکیم عدالت اجتماعی پا به دالان مبارزه گذاشتیم. مگر به اهداف ما رسیدیم؟ آیا آن نشانه گیری های مبارزه برای همان زمانه بود و یا نه؛ امروز تا فرداها هم نیاز است و اعتبار دارد؟!

بحث من جانبدارانه است چون بیطرف نیستم نه نسبت به اندیشه ها و نه نسبت به وقایع و حوادث چون به بیطرفی باور ندارم. پرسش اینست که ما در کجای جریانات ایستاده ایم؟ ما بمثابه مبارزین تامین عدالت اجتماعی در بیرون تونل اتفاقات و جریانات جاری کشور نفس میکشیم. در کشمکش موجود بر سر لحاف ملا نصرالدین قدرت، ما هیچکاره ایم. این کشمکش بین بد و بدتر است. ما در کنار رودخانه گل آلوده ایستاده ایم که ته یا عمق آنرا دیده نمیتوانیم؛ پس نمیتوانیم در باره چیزی قضاوت کنیم که هنوز قابل دید نیست؛ آیا میتوانیم ماهی مراد را شکار کنیم؟! اگر نتوانیم چه؟! ما باید راه خود را برویم: مبارزه برای روشنگری، ترقیخواهی و عدالت اجتماعی راه ماست. برآمدن بر سنگر های قومی، سمی، زبانی، مذهبی و مزدور منشی و اسیر شدن در چنگال بیماری ارتزاق سیاسی؛ نه کارماست نه شایسته ما. طالب پروژه است ایدیولوژیک شده؛ این ایدیولوژی بیشتر مبنا و چوکات اخلاقی دارد و با اخلاق نمیشود دولت، اقتصاد و سیاست را ساخت؛ اما میشود اخلاقمند کرد. طالب کار کلان پیشرو دارد دولت سازی که به تنهایی نمیتواند. شکل گیری دولت آینده به اجماع ضرورت دارد چه کسانی این اجماع را شکل میدهند مهم است. ولی ما (منظور روشنفکر دگر اندیش) در این بحث ها سهم نداریم چون حضور مقتدرانه نداریم، چون پاشان و سرگردان هستیم و راه گم کرده. اما راه گم نیست؛ راه ما از میان نبرد مدرنیته با سنت های عقبگرا و باز دارنده میگذرد. راه ما از میان جدال تجدد و تحجر میگذرد. و در محراق تفکر ما باید انسان مظلوم جامعه ما بدرخشد نه قوم و تبار که بدان تعلق داریم.

در دیروز ناروا زیاد صورت گرفته؛ بگذار هر کس از اعمال و کردار خود در گذشته وحال اگر نه در پشت میله های زندان حد اقل در حافظه تاریخ که بدستان پاک و بیغرض نوشته شود، مسوول و پاسخگو باشد. ما نباید بگویم که کی باید اعدام شود چون قاضی نیستیم ، دادگاه نداریم، از کشتن و قتل انسان هم متنفریم. قانونمدار بودن را باید نهادینه کرد.

بباید کج بنشینم ولی راست بگویم؛ اعتراف کنیم که روان و فکر مردم ما در محلات روان و فکر طالبی است. چون دولتهای گذشته برای زیر ساخت ها اقتصادی محلات، ماشینی ساختن زراعت، صنعتی ساختن محلات، سرک کشی و برق رسانی که تجدد و تنویر را با خود می برند، کار لازم نکرده اند. به مدارس و مکاتب رسیدگی لازم نشد، برای از بین بردن فقر پروژه سازی صورت نگرفت، مکاتب نتوانستند آنطور یکه لازم بود جای مساجد را بگیرند، هر شاگرد در اول یک طلبه بود و بسیاری تا آخر طلبه باقی ماندند.

ما با همه ایثار و فداکاری با تاسف نتوانستیم به ملت- دولت برسیم پس چرا این دولت سقوط نمی کرد؟! چرا اردو تسلیم نمیشد؟! دولت در فساد و بیکاری سازمان یافته غرق بود و سران نظام و بخصوص نیرو های امنیتی و دفاعی همه تقریباً آموزش دیده در امریکا و انگلستان، مزد بگیر و گوش به فرمان آنان بودند و بدنه مایوس و سرخورده از وضعیت پیش آمده. سران به یک اشاره تسلیم و بدنه پاشان و پریشان شد. این وثیقه ننگین در دوحه نوشته و در پای آن شصت بار شست چسپانده بودند. تاریخ گواه و مصداق روشن این حقیقت است.

اینکه طالب از یک پروژه شروع شد هیچ شکی در آن نیست؛ ولی صاحب ایدیالوژی است که در متن جامعه جای پای محکم دارد. این ایدیولوژی بیشتر اخلاق محور است که برخی از عناصر اخلاقی آن با خواست های دنیای مدرن سازش ندارد. از جانب دیگر با عنصر اخلاق نمیشود دولت، اقتصاد و سیاست را ساخت. دولت یک پدیده مدرن است و ساختن آن کار کسانی است که به مدرنیسم و مدرنیزاسیون باور دارند. طالبان کار دشواری پیشرو دارند و نمیتوانند به تنهایی آنرا انجام دهند تا به یک اجماع کلان سیاسی دست پیدا نکنند. باز هم ما بمتابه نیروهای ملی، دموکرت، ترقیخواه و طرفدار مدرنیته در این اجماع جا نداریم؛ چون در صحنه تشریف نداریم!. وقتی می بینیم هزاران جوان زیر چرخ و بال هواپیمای در حال پرواز میدوند و خود را در بدنه آن آویزان میکنند این صحنه گواه روشن فرار جوانان از جنگ، فقر، بیکاری و عدم تمایل به ایستادگی و مبارزه است. همچنان که نسل ما سالها قبل فرار کردیم و پشت سر مانرا نگاه نکردیم. اگر آن نسل فرار نمیکرد در میدان مبارزه می ایستاد امروز شاید شاهد چنین شکست و فروپاشی دیگر نمی بودیم.

نیرو های ترقیخواه و باورمند به عدالت اجتماعی حق ندارند از کنار حوادث چشم بسته بگذرند، و بر خطوط خصم دیروز پاشنه بکوبند. برای عبور از پل شکسته، باید پل همدیگر شوند، باید دست بدست هم بدهند تا در صحنه حضور تاثیر گذار داشته باشند و با سرازیر کردن انرژی و توان شان در یک کانال شاید بتوانند به تغییر و قدرت نیز بیانیدند.

"به جای لعنت فرستادن به تاریکی شمعی بیفروزیم!"

